

قسمت و سرنوشت

حسین قاسمی*

چکیده

«قسمت» یا همان «سرنوشت»، از معضلات اعتقادی عموم افراد است که با ظاهری جذاب، جبر و سلب اختیار را تداعی می‌کند. این فکر که همه کارها به دست خداست، هرچند حق است، اما عموم افراد به سبب تحلیل نادرست، این نتیجه را می‌گیرند که انسان هیچ تأثیری در سرنوشت خود ندارد. هدف این پژوهش آن است که با تحلیل درست و ارائه معنای صحیح از «قسمت»، به حل این مسئله پردازد و رابطه اراده الهی و اختیار انسان را روشن سازد. با روش مطالعه متون دینی و استدلال عقلی و تحلیل آنها به این نتیجه می‌رسیم که تقدیر انسان به اعمال خودش بستگی دارد و خداوند چیزی را مقدر می‌کند که انسان انتخاب کرده است.

بنابراین، معنای صحیح «قسمت» این نیست که همه امور به انسان تفویض شده و خداوند کاری به کار انسان ندارد، بلکه معنای دقیق آن این است که فیض را خداوند همیشه به همه می‌دهد، ولی خود انسان است که ظرفیت و قابلیت خود را تغییر می‌دهد و کم یا زیاد می‌کند.

کلیدواژه‌ها: قسمت، قضا، قدر، جبر، اختیار، سرنوشت.

مقدمه

کار به جایی منتهی می‌شود که هدفشان نبوده، می‌گویند قسمت این بوده که این‌طور شود یا خواست خدا بوده و یا مصلحت بوده است.

تعریف قسمت

برای قسمت در کتب لغت معانی مختلفی ذکر کرده‌اند، از جمله: تجزیه کردن به اجزای مختلف، حظ و بهره، تقدیر، سوگند و مانند آن.^(۱) اما حقیقت این است که همه این معانی به یک اصل برمی‌گردد که همان تجزیه به اجزای مختلف است و دیگر معانی به این اصل برمی‌گردند.

بهره از این جهت قسمت نامیده می‌شود که در مقایسه با جزئی دیگر که در تملک دیگری است، لحاظ می‌شود، مانند بهره ارث که در جایی است که کل میراث تجزیه شده و هر جزئی به وارثی رسیده باشد. به همین مناسبت، به تقدیر هم قسمت می‌گویند؛ چون آنچه برای یک شخص مقدر می‌شود در مقایسه با مقدرات شخص دیگر، جزئی از یک کل است؛ گویا خداوند نعمت‌هایش را بین انسان‌ها تقسیم کرده و برای هر شخصی، قسمی را مقدر نموده است.^(۲) قسمت در اذهان عموم مردم (عرف) عبارت است از بهره‌ای از نعمت‌هایی که خداوند نصیب یک شخص کرده است (قدر و تقدیر) یا حادثه و اتفاقی که از جانب او برای بنده‌ای رخ داده (قضا).

تعریف دیگر اصطلاحات

الفاظ دیگری نیز در این باب رایج است، مانند: روزگار، گردون، فلک، کوکب اقبال و بخت مانند اینها که همه امور را به مبادی غیرارادی و خارج از قدرت بشر نسبت می‌دهند. اما مهم‌تر از همه، اصطلاح قضا و قدر است که ارتباط تنگاتنگی با مسئله اختیار و سرنوشت دارد. به همین جهت توضیح مختصری در این باره ارائه می‌شود:

یکی از معضلات اعتقادی در میان توده مردم، مسئله سرنوشت است که به قسمت نیز تعبیر می‌شود. آنچه در زبان مردم شایع شده این است که هر اتفاقی در زندگی انسان بیفتد، سرنوشت او بوده و به اختیار خود او نیست و انسان نمی‌تواند سرنوشت خود را تعیین کند یا تغییر دهد. لذا باید خود را به دست تقدیر بسپارد و هیچ کاری انجام ندهد؛ چون هر آنچه مقدر شده اتفاق می‌افتد و دست و پا زدن انسان فایده‌ای ندارد و چیزی را عوض نمی‌کند؛ لذا هرچه بکوشد نمی‌تواند مانع این مقدرات شود.

این مسئله مصادیق بسیاری دارد، مانند اجل (مرگ)، روزی و نظایر آن.

در مورد اجل گفته می‌شود که خداوند در ازل عمر هر انسان و زمان مرگ او را معین کرده و در لحظه مرگ هر جا باشد بدون هیچ تجدیدنظر و استثنایی خواهد مرد و هر کس هر جا و به هر نحوی بمیرد، همان لحظه‌ای می‌میرد که در روز ازل برای او مشخص شده است. مثلاً اگر کسی بی‌احتیاطی و تصادف کند و بمیرد می‌گویند اجلش رسیده بود و اگر در خانه هم می‌بود، می‌بایست همین لحظه می‌مرد و امکان نداشت بیشتر از این عمر کند. در باب روزی مشابه همین مطالب به زبان می‌آید. شاهد آن هم ظواهر روایاتی است که به این مضمون که روزی انسان هر طور باشد به او می‌رسد، همان‌طور که اجل آدمی می‌رسد؛ و اینکه اگر روزی از طرف خداست، پس تکاپو برای چه؟

این‌گونه عقاید نه تنها در ذهن عوام مردم، بلکه در ذهن افراد تحصیل‌کرده هم رسوخ کرده، به گونه‌ای که مخالف این عقیده را بی‌اعتقاد می‌دانند و تمام اتفاقات زندگی را با یک جمله که این قسمت از جانب خدا بوده، توجیه می‌نمایند. کوتاه آنکه در ذهن عموم مردم مسئله به این صورت است که هرگاه اتفاقی می‌افتد که انتظارش را نداشته‌اند یا

تعریف قضا و قدر

لغت‌شناسان دو معنا برای قدر ذکر کرده‌اند:

- قدر، محدوده و مقدار و ارزش یک شیء است. (۳)
 قدر و تقدیر، مقدار و کمیت شیء را بیان می‌کند. (۴)
 قضا نیز به معنی محکم کردن امر و اتقان آن است (۵) و
 به عبارت دیگر، قضا به معنی فیصله دادن و قطعی کردن
 امری است، خواه فعل باشد یا قول. (۶)

در مجموع از این دو تعریف استفاده می‌شود که هر
 گفتار یا کردار متقن و محکم و قطعی‌الوقوعی که تغییر
 نکند، قضا نامیده می‌شود. (۷)

تعریف اهل بیت علیهم‌السلام از قضا و قدر

از امام رضا علیه‌السلام درباره قضا و قدر پرسیدند، حضرت
 فرمود: «هی الهندسة و وضع الحدود من البقاء الى الفناء
 و القضاء هو الابرام و اقامة العين»؛ (۸) آن اندازه‌گیری و
 مرزبندی است، مانند مقدار بقا و زمان فنا و قضا محکم
 ساختن و وجود خارجی دادن است.

اقسام قضا و قدر

الف. تشریحی و تکوینی

۱. تشریحی: مراد از آن، همان اوامر و نواهی شرعی است که
 در آن خداوند به وجوب و حرمت حکم کرده (قضا) و
 محدوده و اندازه‌های تکالیف را مشخص نموده است (قدر).

۲. تکوینی: که مربوط به حقایق عالم تکوین و خارج است
 و چند قسم دارد:

۱. علمی: یعنی مقدار تمام اشیا در علم ازلی خدا معین
 شده و خداوند تمام خصوصیات ظاهری و باطنی آن را
 می‌داند (قدر)، و اینکه خدا به ضرورت تحقق اشیا هنگام
 تحقق اسباب آن و به امتناع آنها هنگام استحاله یا عدم
 تحقق علل آن، علم دارد (قضا).
 برخی آیات به این قسم اشاره دارد، از جمله: ﴿وَمَا

كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا﴾ (آل عمران: ۱۴۵)؛ و هیچ کس جز به فرمان خدا نخواهد مُرد، که اجل
 هر کس [در لوح قضای الهی] به وقت معین ثبت است.

۲. عینی: قضای عینی یعنی ضرورت وجود شیء با
 وجود علت تامه‌اش و قدر عینی یعنی مقادیر و
 خصوصیات که علت به معلول می‌دهد، از این رو، قضا و
 قدر عینی مربوط به عالم تحقق و خارج بوده و مؤخر از
 قضا و قدر علمی است.

آیات ذیل نمونه‌ای برای قدر عینی است: (۹)
 - ﴿الَّذِي خَلَقَ فَسْوَى وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى﴾ (اعلی: ۳ و ۲)؛ همان خداوندی که آفرید و منظم کرد، و همان که
 اندازه‌گیری و هدایت کرد.

- ﴿قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ (طلاق: ۳)؛ و خدا
 برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است.
 - ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ (قمر: ۴۹)؛ البته ما هر
 چیز را به اندازه آفریدیم.

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ
 مَّعْلُومٍ﴾ (حجر: ۲۱)؛ و خزائن همه چیز، تنها نزد ماست
 ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی‌کنیم.

نمونه قضای عینی:

- ﴿وَإِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (بقره: ۱۱۷)؛
 و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها
 می‌گوید: موجود باش! و آن، فوری موجود می‌شود.

- ﴿فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ﴾ (فصلت: ۱۲)؛ در این
 هنگام آنها را به صورت هفت آسمان در دو روز آفرید.

ب. متغیر و ثابت

قضای الهی تغییرپذیر نیست، یعنی بعد از اینکه امری
 فیصله داده شد و به مرحله قضا رسید، دیگر تغییر و
 تبدیل معنا ندارد و اگر در برخی روایات از برگشت یا

تبدیل قضا سخن به میان آمده، مراد از این قضا همان مقدرات است. بنابراین تنها قدر این تقسیم‌بندی را دارد.

با توجه به این توضیحات باید توجه داشت که مقدرات همگی یکسان نیست. مقدراتی هست در سراسر عمر دنیا که چندان یا هیچ تغییر نمی‌کند، مانند قوانین خلقت و مثل سنت پروردگار در جوامع بشری که تغییرناپذیرند. مثلاً، خداوند مقدر فرموده است که زمین مسکن موجودات زنده نباتی و حیوانی باشد و از آفتاب و ماه و ستارگان استفاده شود و شب و روز و فصول چهارگانه پدید آید. اما تقدیرهایی هم هست که سال به سال تعیین می‌شود و حتی روز به روز و ساعت به ساعت ممکن است تغییر کند. مرحوم فیض ذیل آیه چهارم از سوره دخان می‌گوید: «یعنی در شب قدر خداوند هر امری را از حق و باطل و آنچه در آن سال واقع می‌شود تقدیر می‌فرماید و برای ذات مقدس اوست بداء و مشیت - آنچه را بخواهد جلو می‌اندازد یا مؤخر می‌دارد از آجال و ارزاق و بلاها و عوارض و امراض و در آنچه بخواهد می‌افزاید یا از هرچه خواست می‌کاهد»^(۱۰)

بنابراین نباید چنین تصور کرد که معنی قضا و قدر این است که خداوند از روز ازل جمیع کارها را معین و مقدر فرموده و دیگر تغییر نمی‌کنند.^(۱۱)

هدف از بیان اقسام قضا و قدر این است که بدانیم قسمت تحت کدام یک از این اقسام داخل می‌شود و حکم آن چیست.

با توجه به معنای لغوی قسمت باید گفت عمده این بحث به قدر مربوط می‌شود، اما با در نظر گرفتن اصطلاح عرفی قضا و قدر، هر دو در این مسئله داخل می‌شوند. البته نه همه اقسام آن بلکه قسمت مربوط به قضا و قدر تکوینی عینی است. قدر عینی مثل اینکه عمر انسان کم یا زیاد شود در این صورت گفته می‌شود این مقدار عمر، قسمت وی بوده یا نه؟

قضای عینی مثل این است که شخص در حادثه‌ای کشته شود و عمرش به پایان رسد، حال این حادثه‌ای که واقع شده و حتمیت یافته (قضا) آیا قسمت او بوده که حکم مردن درباره او محقق شود؟

البته می‌توان قضا و قدر علمی را هم در بحث داخل کرد، با این توضیح که آیا این مقدار روزی، در علم الهی قسمت فلان شخص شده و حکم به فلان حادثه در علم خدا برای شخصی رقم خورده است یا نه؟ منتها غالب بحث‌ها بر روی قضا و قدر عینی متمرکز می‌شود.

به عبارت دیگر باید گفت اصطلاح «قسمت»، تعبیری عرفی و عامیانه از قضا و قدر کلامی است. تعبیرها مختلف، اما محتوا و مغز کلام در هر دو یکی است. بنابراین ادله موافق و مخالف هم نظیر همان ادله است.

تاریخچه مسئله

این عقیده به هیچ وجه تازگی ندارد، بلکه از صدر اسلام و از همان زمانی که آیات متشابه نازل شد نیز این فکر در ذهن برخی افراد راه یافت. از آنجا که ظاهر برخی آیات قرآنی بوی جبر می‌دهد، باید آنها را بر محکمت حمل کرد، ولی چون عموم مردم قدرت این‌گونه تحلیل‌ها را ندارند، همان معنای ظاهری را پذیرفته، در نتیجه همه امور را تقدیر مستقیم از طرف خداوند می‌دانند و اراده انسان را بی‌تأثیر می‌انگارند.

با اوج گرفتن مکاتب کلامی از جمله مکتب اشعری، این فکر به عنوان یک عقیده رسمی درآمد و اکثر اهل سنت آن را پذیرفتند. در مقابل، معتزله با طرح اشکالاتی بر این عقیده، قائل به اختیار افراطی شده و دست خدا را از تدبیر عالم کوتاه پنداشتند. در این میان شیعه به تبع امامان معصوم علیهم‌السلام، راه میانه‌ای برگزید و قائل به امر بین امرین شد.^(۱۲) ما در این مقاله می‌کوشیم قسمت را طبق همین عقیده تفسیر کنیم. از این‌رو، ابتدا به

معانی و تبیین‌های مختلف از قسمت و سپس به بیان اقوال و ادله هریک می‌پردازیم و در نهایت ضمن بیان آثار جبرگرایی در جامعه، قول صحیح را ابراز می‌داریم.

پیشینه بحث

از همان ابتدای پیدا شدن این فکر در میان مسلمانان، بحث و پژوهش در این باره آغاز شد و خط‌مشی صحیح را امامان معصوم علیهم‌السلام و شاگردان ایشان ترسیم کردند.

از آنجا که توحید افعالی و اینکه همه امور به دست خداست، اصلی مسلم و ضروری است و هرگونه تأثیری از غیر خداوند را نفی می‌کند و از طرف دیگر تکلیف و مسئولیت انسان نیز مسلم است و برای وی، انجام دادن و ترک کارهایی را مشخص می‌کند و وی را مؤثر در عالم می‌داند، در ظاهر بین این دو امر مسلم تعارض و تراحم دیده می‌شود و سعی تمام علما و متفکران این بوده که این تعارض بدوی را حل کنند. لذا گذشتگان با تحقیق در این موضوع، آثار گران قدری از خود به جای گذاشته‌اند که در این میان می‌توان به کتاب *انسان و سرنوشت* به قلم استاد مطهری اشاره کرد. آثار دیگری نیز در قالب مقاله یا پایان‌نامه ارائه شده است، از جمله: «سرنوشت و قضا و قدر»^(۱۳) به قلم آیت‌الله سبحانی.

البته در همه این آثار به برخی جوانب بحث پرداخته شده و روز به روز بر اثر مطالعه بیشتر، زوایای دیگری از این مسئله در کانون بحث قرار می‌گیرد. این مقاله در صدد بیان گوشه‌های تازه‌ای از این مسئله و دقت نظر عمیق‌تر در آن است. در این مقاله اثبات می‌شود که:

اولاً. تمام امور به دست خداست نه فقط امور پیش‌بینی نشده، در حالی که قائلان به سرنوشت و جبر، معمولاً امور غیرمنتظره و غیرمترقبه را از جانب خدا می‌دانند و سایر حوادث معمولی و عادی را به خود نسبت می‌دهند.

ثانیاً. اراده الهی با اختیار بشر منافاتی ندارد؛ چون خداوند اراده کرده که کارها بر طبق انتخاب انسان صورت بگیرد. به تعبیر دیگر خداوند انسان را با اختیار آفریده و مقدر نموده که آدمی در حیطة خاصی، به اختیار خود عمل کند. ثالثاً. اختیار مربوط به عمل و رفتار است و سرنوشت

مربوط به نتیجه؛ از این رو، در صورت نرسیدن یک عمل به نتیجه مطلوب، نمی‌توان سلب اختیار را نتیجه گرفت. رابعاً. اختیار به این معنی نیست که انسان به نحو موجبه کلیه و در همه موارد، اختیار تام و قدرت تغییر حوادث را داشته باشد، بلکه اختیار انسان محدود است و وی در برخی امور اختیار دارد (به نحو موجبه جزئیه)؛ بنابراین حق انتخاب ملیت، زمان تولد و والدین و بسیاری امور دیگر را ندارد. در مقابل اعتقاد جبرگرایانه به طور کلی، اختیار را از انسان سلب می‌کند.

اهمیت و ضرورت بحث

قسمت یا به عبارتی همان قضا و قدر از مسائلی است که ذهن بسیاری از افراد جامعه را به خود مشغول داشته و هرکسی در این باره نظری داده است. شاید آن قدر که کلمه قسمت بر سر زبان‌هاست، کلمه قضا و قدر شایع نباشد و حتی افرادی که این کلمه را به کار می‌برند، معنای قضا و قدر را ندانند، اما باید توجه داشت که این دو، یک مسئله‌اند، با این تفاوت که قسمت، اصطلاح توده مردم و قضا و قدر اصطلاح اهل علم است.

این فکر علاوه بر اینکه از جنبه نظری اشتباه و خلاف واقع است، پیامدهای عینی ناگواری دارد و اثر بدی بر رفتار فردی و اجتماعی انسان می‌گذارد. اعتقاد به سرنوشت جبری باعث می‌شود که انسان از تحرک و جنبش باز ایستد؛ چراکه وقتی خود را قادر بر تغییر اوضاع نبیند، انگیزه‌ای برای حرکت نمی‌یابد و در برابر مشکلات تسلیم می‌شود. حال اگر این اعتقاد در میان عموم مردم

گسترش یابد، در این صورت قیام و انقلاب و تغییر اوضاع نابه‌سامان و آزادی از یوغ ستمگران معنی نخواهد داشت. در این صورت است که ستمکاران با سوءاستفاده بر آنها مسلط خواهند شد و چنین جامعه‌ای، این‌گونه تسلط را نیز قسمت و سرنوشت محتوم خویش و مصلحتی از جانب پروردگار خواهد شمرد.

از طرف دیگر، اعتقاد به سرنوشت جبری، هرگونه احساس مسئولیت را از آدمی سلب می‌کند و او را در هیچ حادثه‌ای مقصر نمی‌داند. در این صورت هرکس قصوری کرد و نتیجه زیانباری گرفت، بی‌درنگ آن را به گردن قسمت می‌اندازد و آن را سرنوشت تغییرناپذیر خود می‌شمرد و معتقد می‌شود که حتماً حکمتی بوده که این اتفاق بیفتد. چنین افرادی دست از فعالیت می‌کشند و همیشه منتظر تقدیر و مصلحت خدا هستند.

در این میان بسیار ضروری است که جایگاه اراده و تقدیر الهی از یک طرف و اختیار انسان از طرف دیگر در رقم زدن حوادث، اعم از موفقیت‌ها و شکست‌های فردی و اجتماعی مشخص شود و رابطه این دو معین گردد و با توجه به اینکه کلید اصلی حرکت‌های انقلابی و تحولات فردی و اجتماعی در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و... در گرو حل و تبیین این مسئله است، بحث از سرنوشت و قسمت، اهمیت فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کند.

اجتماعی دارد؟

پرسش دیگر این است که رابطه قسمت با مسئله قضا و قدر چیست، آیا قسمت همان قضا و قدر است که علمای علم کلام طرح کرده‌اند یا قسم خاصی از آن یا اساساً موضوع دیگری است؟

تفسیرهای مختلف از قسمت

برای اینکه صحت و بطلان این طرز تفکر را بیابیم، ابتدا احتمالاتی را که در مسئله وجود داشته ذکر می‌کنیم و سپس با توجه به ادله عقلی و نقلی به قضاوت می‌پردازیم. در معنای قسمت سه احتمال وجود دارد:

۱. معنای جبر

به این معنا که هرچه از طرف خدا قسمت باشد همان خواهد شد و انسان کاره‌ای نیست و سرنوشت او از روز ازل رقم خورده تغییرپذیر نیست. برای مثال، اگر کسی بر اثر بی‌احتیاطی تصادف کند و کشته شود، می‌گویند قسمت همین بوده و اجلس رسیده و اگر در خانه هم می‌بود همین لحظه اجلس می‌رسید. بر این اساس انسان به هیچ عنوان نمی‌تواند مقدراتش را تغییر دهد؛ مثلاً نمی‌تواند یک لحظه مرگش را جلو و عقب ببرد.

۲. معنای اختیار

این تفسیر به سه نحوه بیان می‌شود که همه آنها موافق با اختیار است:

الف. انتخاب: هرچه اتفاق می‌افتد، قسمت انسان است؛ چون خودش این عاقبت را دانسته یا ندانسته انتخاب کرده است. مثلاً کسی که به سرعت زیاد در جاده لغزنده حرکت و تصادف می‌کند، این قسمت او بوده؛ چون خودش بی‌احتیاطی کرده و قوانین را زیر پا گذاشته است.

ب. تقدیر اولیه: خداوند در ابتدا اشیا و مخلوقات را مقدر و

سؤالات تحقیق

سؤال اصلی تحقیق این است که آیا اعتقاد به قسمت و سرنوشت، مستلزم جبر است و به سلب اختیار ختم می‌شود یا اینکه منافاتی با اختیار بشر ندارد؟

در ضمن این پژوهش، به این سؤالات نیز پاسخ داده می‌شود که چرا برخی افراد یا جریان‌ات تقدیر و سرنوشت جبری را طرح می‌کند و به آن دامن می‌زند؟ و اینکه اعتقاد به تقدیر و قسمت جبری چه آثاری در زندگی فردی و

در رأس این سلسله خداوند متعال قرار دارد و تمام افاضات از او ناشی می‌شود. حال اینکه چه چیزی بهره انسان شده و در این قسمت بندی کدام قسمت به او برسد، بستگی دارد به اینکه در کجای این سلسله قرار بگیرد، و علت چه اموری باشد و از چه عللی اثر پذیرد. اگر باعث خیر شود، نتیجه خوبی دریافت می‌کند و اگر باعث فساد باشد، نتیجه بدی قسمت او خواهد بود. برای نمونه می‌توان صلۀ رحم را نام برد. اگر شخصی علت و باعث صلۀ رحم شود، نتیجه آن یعنی طول عمر به خودش برمی‌گردد.

در نتیجه مقدرات بر حسب توانایی علت و قابلیت معلول قرار داده شده و برای مثال اگر روزی خاصی قسمت ما شده، بر اساس کارهایی است که انجام داده‌ایم و اینها علت جلب یا منع روزی شده است. به عبارت دیگر خداوند رزق را این طور مقدر کرده است که مقدار خاصی را به شکر داده؛ پس هر کس مصداق شاکر باشد، مقدار معینی رزق به او داده می‌شود؛ مانند تشویق‌ها و مجازات‌های قانونی که گفته می‌شود مجازات هر کسی در قانون مشخص است نه به این معنا که قانون برای زید در روز تولد مقدار مجازات خاصی مشخص کرده باشد که ناگزیر باید تحمل کند، بلکه به این معنا که اگر دزدی کند این مجازات را دارد و اگر مرتکب قتل شود مجازاتی دیگر؛ یعنی انتخاب مقدار به دست خود انسان است. خداوند هم در نظام علی و معلولی مقدار همه چیز را مشخص کرده و انتخاب هر مقداری را به اختیار انسان‌ها گذاشته است.

در یک جمع بندی کلی می‌توان گفت: آنچه در لسان عرف و عوام شایع است همان معنا و احتمال اول است، اما آنچه به واقع نزدیک است و شرع مقدس آن را تأیید می‌کند، سه معنای دیگر است که می‌توان هر سه را به یک معنا ارجاع داد؛ به این بیان که خداوند متعال در ابتدای

برای هر چیزی مقداری را تعیین کرده است. اما این مقدار را قابل تغییر گذاشته و عمل انسان را در آن مؤثر قرار داده است. در باب مثال، عمر یک نفر را در بدو تولد ۸۲ سال تعیین کرده، اما در عین حال عواملی را مانند صلۀ رحم، برای کاهش یا افزایش آن مقرر داشته است؛ چنانکه در روایات آمده است: «صلۀ الرحم تزید فی العمر»؛ (۱۴) ارتباط با خویشان باعث افزایش عمر می‌شود. یا مقدار روزی مشخصی تعیین شده اما شرط شده که اگر شکرگزاری کند رزقش زیاد می‌شود؛ ولی کفران نعمت رزق را کم می‌کند: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾ (ابراهیم: ۷)؛ اگر شکرگزاری کنید، [نعمت خود را] بر شما خواهم افزود و اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شدید است.

بنابراین، نباید چنین تصور کرد که معنی قضا و قدر این است که خداوند از روز ازل همه کارها را معین و مقدر فرموده و دیگر تغییر نمی‌کنند.

بنابراین درست است که همه چیز قسمت انسان است، منتها خداوند این قسمت‌ها را تغییرپذیر گذاشته است و انسان می‌تواند با انتخاب خود، در آنها تغییری بدهد.

برخی از آیات بر تقدیر اولیه دلالت دارند؛ مثل: ﴿قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ (طلاق: ۳)؛ خداوند برای هر چیزی، مقداری قرار داده است.

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ (قمر: ۴۹)؛ ما همه چیز را به اندازه آفریدیم.

ج. تقدیر بر اساس نظام علی و معلولی

عالم هستی بر اساس نظام علت و معلولی بنا شده است. در این نظام هر عملی نتیجه خاصی دارد. مقدرات و احکام و سنن الهی در این نظام تقسیم شده‌اند و هر علتی به مقتضای سعه و جودی خود، بهره‌ای از وجود را به معلول افاضه می‌کند.

خلقت همه مخلوقات را به اندازه خاص معماری کرده و برای هر یک حدی قرار داده است (قدر) و به خلق آنها در این محدوده‌ها حکم نموده (قضا) و پس از آن تغییر این احکام و مقادیر را بر اساس نظام علی و معلولی قرار داده و انسان را در انتخاب هر یک از این مقادیر، مختار گذاشته است؛ پس همه کارها به دست خداست، ولی انتخاب هر یک از کارهای خدا در ارتباط با عالم انسانی در حیطة اعمال اختیاری، به دست انسان است.

ادله مسئله

طرفداران جبر به معنای اول معتقدند، در حالی که قائلان به اختیار و نفی جبر، تفسیرهای سه گانه دیگر را ارائه می‌دهند. هر یک از این دو مسلک، برای اثبات عقیده خود، شواهد و دلایلی ذکر کرده‌اند که در اینجا به اختصار به مهم‌ترین آنها می‌پردازیم.

ادله جبر

طرفداران نظریه جبر، برای اثبات مدعای خود ادله متعددی ذکر کرده‌اند. این ادله عموماً به صورت اشکال بر قول به اختیار وارد شده است. در اینجا به برخی دلیل‌ها و اشکالات اشاره می‌کنیم.

ادله نقلی

ظاهر آیات

ظاهر برخی آیات^(۱۵) دلالت دارد بر اینکه همه کارها به دست خداست و مقدار و حکم همه چیز از قبل تعیین شده است و کسی نمی‌تواند آن را تغییر دهد.

جواب: علاوه بر آیاتی که به آنها اشاره شد، در قرآن آیات دیگری هم هست که اختیار و تفویض از آن فهمیده می‌شود.^(۱۶) و چون آیات قرآن با هم تعارض ندارند، باید همه آنها را کنار هم گذاشت و با هم تفسیر کرد. وظیفه‌ای

که قرآن بر عهده ما گذاشته این است که متشابهات قرآن را به محکمت برگردانیم و چون نظریه جبر برخلاف صریح عقل و شرع است، آیاتی که ظاهرشان بوی جبر می‌دهد، جزء متشابهات شمرده می‌شوند و باید طوری تفسیر شوند که با قدرت و اختیار بشر منافاتی نداشته باشند. تأویل صحیح این‌گونه آیات این است که بگوییم: انسان اختیار دارد و همه کارهایش به دست او و مستند به اوست، اما این اختیار در طول اراده و اختیار الهی است؛ یعنی خداوند اراده کرده که انسان مختار باشد و اعمالش را از روی اختیار انجام دهد و این همان امر بین‌الامرین است.^(۱۷)

ظاهر برخی آیات این است که سرنوشت هر انسانی از قبل رقم خورده و در کتابی (مانند لوح محفوظ) نوشته شده است؛ بنابراین امکان تغییر آن وجود ندارد.

علامه طباطبائی در المیزان، در توضیح این اشکال و جواب آن می‌فرماید: اگر کسی بگوید: هر چه بناست بشود می‌شود؛ چون شدنی‌ها در لوح محفوظ نوشته شده و معلوم است که در این صورت چه وضعی پیش می‌آید، و دیگر باید فاتحه تمام کمالات را خواند، در پاسخ می‌گوییم ما در بحث قضا جواب روشن این اشکال را دادیم و در آنجا گفتیم: افعال آدمی یکی از اجزای علل حوادث است و معلوم است که هر معلولی همان‌طور که در پیدایش به علت خویش محتاج است، به اجزای علتش نیز نیازمند است.

پس اگر کسی بگوید «مثلاً سیری من با قضای الهی بر وجودش رانده شده یا بر عدمش، ساده‌تر بگویم خدا، یا مقدر کرده امروز شکم من سیر بشود یا مقدر کرده نشود، پس دیگر چه تأثیری در خوردن و جویدن و فرو بردن غذا هست»، سخت اشتباه کرده؛ چون فرض وجود سیری، فرض وجود علت آن است، و علت آن اگر هزار جزء داشته باشد، یک جزء آن هم خوردن اختیاری خود من است؛ پس تا من غذا را برندارم و نخورم و فرو نبرم، علت سیری

اعتراض بر خدا معنا ندارد. از این رو، این جمله دلالت ندارد بر اینکه آنچه از طرف خدا قسمت آدمی شده از اختیار خود او خارج است.

شاهد این تفسیر ظاهر آیات و روایاتی است که مصیبت‌ها و مفسدات را به خود آدمی نسبت می‌دهد، مانند: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾ (روم: ۴۱)

ب. در بخش دیگری از دعای کمیل می‌خوانیم: «لولا ما حكمت به من تعذيب جاحديك و قضيت به من اخلاذ معانديك لجعلت النار كلها برداً و سلاماً»؛ اگر نبود حکم تو درباره عذاب کردن منکران و آتش ابدی برای معاندان، قطعاً آتش را سرد و سالم قرار می‌دادی.

این فقره ظهور دارد در اینکه قضای الهی در تعذیب، به سبب اعمال خود انسان است. دلیل آن هم کلمه معاندین است؛ چون عناد در جایی است که سرپیچی از روی اختیار باشد. از این رو، باز هم به اختیار خودشان برمی‌گردد.

ج. شخصی خدمت امام صادق علیه السلام آمد و درخواست موعظه کرد، حضرت فرمودند: «إِنْ كَانَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ تَكْفَّلَ بِالرِّزْقِ فَاهْتَمَّامَكَ لِمَا ذَا وَ إِنْ كَانَ الرِّزْقُ مَقْسُوماً فَالْحِرْضُ لِمَا ذَا؟»^(۲۰) اگر خداوند متعال عهده‌دار روزی شده پس تکاپوی تو برای چیست و اگر روزی تقسیم شده حرص چرا؟

این روایت را این‌گونه تفسیر می‌کنند که: همان‌طور که خدا مقدار عمر آدمی را در ازل تعیین نموده، مقدار روزی او را مشخص کرده و امکان ندارد روزی یک شخص ذره‌ای کم یا زیاد شود و هیچ‌کس نمی‌تواند روزی دیگری را بخورد.

اما ظاهر این روایت این است که امام علیه السلام اهتمام و حرص بیجا را نفی نموده‌اند؛ یعنی اینکه انسان بی‌جهت ترس داشته باشد که روزی‌اش نرسد و گرسنه بماند و همیشه دغدغه فقر داشته باشد. یا اینکه بخواهد بیش از حد

تحقق نمی‌یابد، هرچند که نهصد و نود و نه جزء دیگر علت آن محقق باشد. پس این خطاست که آدمی معلولی از معلول‌ها را تصور بکند، و در عین حال علت آن یا جزئی از اجزای علت آن را لغو بداند. بنابراین صحیح نیست که انسان حکم اختیار را لغو بداند، با اینکه مدار زندگی دنیوی و سعادت و شقاوتش بر اختیار است و اختیار یکی از اجزای علل حوادثی است که به دنبال افعال آدمی یا به دنبال احوال و ملکات حاصل از افعال آدمی، پدید می‌آید.^(۱۸)

روایات

الف. در بخشی از دعای کمیل می‌خوانیم: «الهم انی اسئلك ... ان تجعلنی بقسمك راضياً قانعاً»؛ خدایا، مرا به قسمتی که مقدر کرده‌ای راضی و قانع بگردان. ظاهر این بخش از دعا آن است که برخی امور از طرف خدا قسمت آدمی می‌شود و انسان باید به آنچه خدا قسمت کرده، راضی باشد. بنابراین کارها به دست خداست و انسان کاره‌ای نیست. شاهدش هم این است که قسمت به خدا نسبت داده شده است.^(۱۹)

جواب: این قسمت با اختیار منافاتی ندارد؛ چون معنایش این است که خدایا مرا به آنچه قسمتم قرار دادی، راضی و قانع مدار؛ چون کارهایی کرده‌ام که همین قسمتم شده است؛ بنابراین باید به آن راضی باشم.

توضیح

محتوای این جمله، پرورش روح تواضع و قناعت است، یعنی بشر نباید به سبب آنچه به او رسیده، جزع و فزع یا خوشحالی کند و برای آنچه به او نرسیده و به صلاح او نبوده و مقدر نیست، بی‌تابی و به خدا اعتراض کند، بلکه باید به آنچه خدا به او داده قانع باشد، حال ممکن است آنچه به او رسیده به دست خود او بوده باشد، پس

چون هر فعلی که از بشر صادر می‌شود، امری ممکن است و ممکنات عین ربط و وابستگی به ذات غنی او هستند. شاهد این مطلب، آیه ذیل است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ (رعد: ۱۱)؛ خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد، مگر اینکه آنچه را به دست خودشان است تغییر دهند.

فاعل «لایغیر»، خداوند است و مفاد آیه این است که همیشه خداوند تغییر ایجاد می‌کند، اما جهت این تغییر و خوب و بد بودن آن را انسان‌ها مشخص می‌کنند. بنابراین کار (تغییر) از طرف خداست، اما تعیین جهت خوبی و بدی آن به دست انسان است.

با این بیان روشن می‌شود که همه کارها به دست خداست، اما با مسئولیت خود انسان و هرچه به انسان برسد قسمت اوست و بر پیشانی او نوشته شده؛ چون خودش آن را انتخاب کرده و بر پیشانی خود نوشته است. لذا توحید افعالی خداوند و وحدت در تأثیر، با اختیار انسان منافاتی ندارد.

دلیل دوم: تغییر سرنوشت

اگر قسمت از طرف خداوند نباشد و همه کارها به دست انسان باشد، باید هر کاری که انسان اراده کند به نتیجه برسد و همان‌گونه که پیش‌بینی کرده، انجام شود؛ در حالی که همیشه این‌گونه نیست و بسیاری اوقات چنان‌که که انسان می‌خواهد نمی‌شود، بلکه برخلاف انتظار او به گونه‌ای دیگر پیش می‌رود؛ پس معلوم می‌شود دست دیگری در کار بوده و کارها از دست آدمی خارج است. شاهد این مدعا، ظاهر برخی روایات است. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْأَهْمَمِ»؛^(۲۱) خدا را با منحل شدن حتمیات و باز شدن گره‌ها و شکستن همت‌ها شناختم. ظاهر این روایت آن است که خدا را از این جهت

به دست آورد، در حالی که خداوند روزی‌رسان است و انسان با تلاش و کوشش می‌تواند به روزی مورد نیازش دست یابد و حرص یا ترس از فقر و درماندگی معنی ندارد.

ادله عقلی

طرفداران نظریه جبر و کسالی که قسمت را به جبر تفسیر می‌کنند، ادله‌ای ذکر کرده‌اند که آنها را نقد و بررسی می‌کنیم.

دلیل اول: توحید افعالی

بر طبق توحید افعالی خداوند، همه کارها به دست خداست و انسان اختیار انجام دادن یا تغییر هیچ کاری را ندارد. دخالت دادن انسان در امور، به معنای شریک دانستن انسان با خداست و شرک هم با اساس اسلام منافات دارد.

جواب: درست است که همه کارها به دست خداست و خداوند کارهای عالم را به جریان می‌اندازد، اما این به این معنا نیست که انسان هیچ مسئولیتی ندارد، بلکه در عین اینکه خداوند زمام امور را به دست دارد، انسان در انتخاب هر یک از این افعال مختار است. به عبارت دیگر پدید آوردن همه کارها از خداوند است، حتی کارهایی که انسان انجام می‌دهد؛ چون انسان این نیرو را از خود ندارد، بلکه از خداوند متعال گرفته است. البته انسان می‌تواند این نیرو را در کار خیر صرف کند یا در کار شر؛ لذا از این جهت که تحقق کار سرانجام به علت اولی یعنی خداوند منتهی می‌شود و همه موجودات در وجودشان عین ربط و وابستگی به او هستند، این کار به خداوند نسبت داده می‌شود، اما از این جهت که انسان این محدوده خاص از فعل را انتخاب کرده و این نیرو را در کار خاصی صرف نموده، مسئولیت این کار به عهده او خواهد بود؛ از این رو، مسئولیت و حسن و قبح کار به انسان نسبت داده می‌شود، اما اصل تحقق کار به خدا نسبت داده می‌شود؛

قطعاً اختیاری بودن کار نسبت به صدور بوده و هر کاری که از فاعل و علت به اختیار او صورت پذیرد اختیاری است، خواه به هدف مطلوب برسد یا نه. از این رو، لازم نیست که همه کارها آن طور که آدمی می خواهد انجام شود.

علت اینکه کارها همیشه مطابق میل انسان پیش نمی رود این است که خداوند در قضا و قدر خود جهان را بر اساس نظم علی و معلولی خاصی پدید آورده که انسان ها گاه از این علل و معلول ها غافل اند و آنچه علت یک پدیده می دانسته اند علت آن نبوده، بلکه علت یک پدیده دیگر است. برای مثال یک پادشاه جنگ طلب گمان می کند حمله به کشوری خاص علت پیروزی است، غافل از اینکه موانعی هم در این مسیر وجود دارد که او را به پیروزی نمی رساند، بلکه علت شکست می شود. پس این کار او اختیاری است و شکستی که متوجه او شده قسمت خود اوست؛ چون خودش انتخاب کرده، هر چند هدفش چیز دیگر بوده است.

نکته: باید توجه داشته باشیم که گاهی آنچه برای انسان رخ می دهد و نتیجه معکوسی که می گیرد، نتیجه عمل خود او نیست، بلکه نتیجه عمل دیگران است. مثل اینکه راننده با رعایت احتیاط کامل بخواهد در موعد مقرر به مقصد برسد، اما راننده دیگری با بی احتیاطی او را دچار مشکل کند. یا اینکه شخصی بخواهد با طی مراحل متعدد به نتیجه برسد، اما به کمک انسانی نیکوکار، سریع تر و به نتیجه بهتر برسد.

در مرحله صدور فعل و فاعلیت هم ممکن است از طرف غیر مجبور شود، که این کارا کراه نام دارد؛ مانند اکراه غیر بر امضای معامله یا اعتراف به جرم. ولی این اجبار به جبر و قسمت مورد بحث ربطی ندارد.

در هر صورت، تأثیر غیر در این حوادث اگر به نفع و دلخواه انسان باشد، مصداق عدل و احسان و اگر به ضرر

شناختیم که با وجود تصمیم قاطع و استفاده از تمام توانایی ها، کار به جایی که می خواهیم نمی رسد، بلکه از جای دیگری سردر می آورد یا کاملاً برعکس می شود. در مقابل، گره های کوری که هیچ روزنه امیدی برای باز شدن آنها نیست ناگهان باز می گردد. در اینجا انسان دست خدار احساس می کند.

جواب: در اینکه کارها به اختیار انسان و به اذن خداست شکی نیست، اما باید معنای اختیار روشن شود تا کلام امیرمؤمنان علیه السلام روشن گردد و این روایت و امثال آن دستاویزی برای توجیه کارها و خطاها نباشد. توضیح اینکه هر فعلی چهار علت دارد که دوتای آن مربوط به فاعل و دوتای آن مربوط به فعل است. آن دو که مربوط به فعل است (علت مادی و صوری) محل بحث نیست؛ چون بحث روی فاعل است نه فعل. اما دوتای مربوط به فاعل عبارتند از علت فاعلی و علت غایی.

حال اختیار مربوط به کدام یک از این دو است؟ آیا نسبت به فاعلیت و صدور فعل از فاعل است؟ یعنی فعل اختیاری فعلی است که از فاعل مختار صادر شده، به این صورت که صدور آن از فاعل، به اختیار بوده نه به اجبار و به عبارتی لحظه صدور فعل شخص مردد بین فعل و ترک بوده و فعل را انتخاب کرده، نه اینکه کسی دست او را بسته باشد و مجبور کرده باشد؟ یا اینکه نه، فعل اختیاری فعلی است که علاوه بر صدور اختیاری، باید به هدفی هم که فاعل داشته برسد که در صورت نرسیدن به آن هدف دیگر اختیاری نخواهد بود؟ مثلاً اگر فرماندهی به جنگ برود اما شکست بخورد و به این هدف نرسد، آیا پیروز نشدن او جبری بوده و اختیاری نیست و در قبال کوتاهی ها و عقب نشینی ها مسئولیتی نخواهد داشت؟ آیا اینکه پیروزی قسمت او نشده، خدا نخواست یا خودش نتوانسته یا حیثاً کوتاهی کرده است؟ یا اینکه باید این کار را اختیاری بدانیم و شکست او را معلول قصور یا تقصیر به حساب آوریم؟

وی باشد، مصداق ظلم است و در هر صورت از طرف خداوند اجباری در کار نبوده است. در نتیجه انسان در صدور فعل همیشه مختار است و اگر جبری بر وی وارد شود از ناحیه خدا نیست، بلکه از ناحیه انسان دیگر یا موجود دیگر است.

امدادهای غیبی

در ناحیه هدف و غایت، غالباً^(۲۲) آنچه بر سر انسان می‌آید به اختیار خود اوست؛ یعنی خودش علل منتهی به این معلول و غایت را انتخاب می‌کند و نهایتاً گاهی چنان است که پیش‌بینی کرده و گاهی برخلاف آن. برای نمونه اگر کسی کاری را به قصد خدمت به جامعه انجام دهد اما چنان‌که می‌خواهد پیش نرود، بلکه به نحو دیگر به جریان بیفتد بعد معلوم شود همین‌طور که واقع شده، به صلاح بوده است نه آن‌گونه که خودش در نظر گرفته بود، در اینجا باز هم خارج از اختیار او نیست. مثال بارز این موضوع امدادهای غیبی در زندگی، به ویژه جهاد است که با وجود حتمیت و قطعیت یک نتیجه خاص، ناگهان مسئله بر عکس می‌شود، به گونه‌ای که انسان دست خدا را در این امور حس می‌کند. معلوم می‌شود دست دیگری در کار بوده و کار از دست بشر خارج است. فسخ عزائم همین است، مانند شکست اصحاب فیل، مواجه شدن قریش با خندق و موارد مشابه دیگر.

البته می‌توان گفت همین موارد (امدادهای غیبی) نیز بی‌علت و بدون اختیار نیست؛ چون این شخص در جای دیگر از خودش قابلیت نشان داده که مشمول لطف خداوند قرار گرفته و خداوند کارهای او را به طرف صلاح و کمال پیش برده است؛ همان‌طور که قرآن می‌فرماید: ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ (محمد: ۷)؛ اگر خدا را یاری کنید، خداوند هم شما را یاری می‌کند و ثابت‌قدم می‌دارد.

وگرنه چرا امور دیگران آن‌گونه که صلاحشان است انجام نمی‌شود؟ و چرا به دشمنان دین کمک غیبی نمی‌رسد؟ پس باز هم به اختیار خود انسان برمی‌گردد. در اینجا پیروزی که قسمت وی شده به دست خودش بوده؛ چون خدا را و دین او را یاری کرده است.

نکته: همه غایات به دست خود انسان نیست و تمام آنچه انسان به آن رسیده و می‌رسد به اختیار خود او انجام نمی‌شود، بلکه آدمی از پدر و مادر، محیط و انسان‌های دیگر اثر می‌پذیرد. انتخاب سرنوشت بالجمله به دست انسان نیست، بلکه فی‌الجمله و در برخی موارد است و در بسیاری موارد انسان حق انتخاب ندارد؛ مثل انتخاب پدر و مادر، انتخاب عصر و زمان زندگی و مانند آن. اما این مطلب ضروری به اختیار انسان نمی‌زند؛ زیرا اختیار مربوط به کارهای انسان است نه لزوماً حوادثی که برای او اتفاق می‌افتد. از طرفی این قبیل موارد در هدف خلقت که رسیدن به کمال انسانی است، تفاوتی ایجاد نمی‌کند.

قدر مسلم این است که از طرف خداوند هیچ چیز به صورت جبری (که مربوط به کمال انسانی باشد) به انسان نمی‌رسد. شاهد این مطلب آیه ذیل است: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً﴾ (نحل: ۷۸)؛ خداوند شما را از شکم مادر خارج کرد در حالی که هیچ نمی‌دانستید.

بنابراین خدا همه انسان‌ها را جاهل و عاری از هرگونه کمال علمی آفریده است. بنابراین اگر کسی به درجه‌ای از علم برسد، با تلاش و کوشش خود رسیده نه اینکه آن را خداوند هنگام ولادت به او داده باشد.

از امام صادق^(ع) روایت شده: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ يُولَدُ إِلَّا عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ اللَّذَّانِ يَهُودَانِهِ وَ يَنْصُرَانِهِ وَ يَمَجَّسَانِهِ»^(۲۳) هر کودکی مطابق فطرت خدادادی به دنیا می‌آید و این والدین هستند که او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی می‌کنند.

غریب و حوادث غیرعادی به دست خدا نیست. کسانی که این کارها را قسمت و تقدیر می‌دانند، دست خدا را فقط در امور غیرعادی باز می‌بینند، ولی امور عادی را کار بشر می‌دانند. در حالی که همهٔ امور به دست خداست، چه امور عادی و چه امور عجیب و غیرعادی. اما اینکه همه چیز به دست خدا باشد، منافاتی ندارد که انسان اختیار انجام آن را داشته باشد؛ زیرا عمل و تأثیر انسان در طول اراده و تأثیر پروردگار است.

یعنی از نظر ایمان و کمالات عملی نیز همه بر طبق فطرت پاک انسانی خلق شده‌اند و خالی از هر کمال، اما مستعد بالاترین درجهٔ آن هستند و هر کمالی که به آن دست پیدا کنند، به اختیار و با تلاش خودشان است. خلاصه اینکه انسان در همهٔ افعال خود مختار است، اما در آنچه به او رسیده یا خواهد رسید ممکن است ناخواسته رسیده باشد، اما این با اختیار او در کارهایی که انجام می‌دهد منافاتی ندارد.

ادلهٔ اختیار

علاوه بر مطالبی که در ضمن پاسخ به شبهات بیان شد، ادلهٔ مستقل دیگری نیز برای اثبات اختیار در اعمال و رفتار انسان اقامه شده است که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

وجدان

این وجدان عمومی و فطرت همگانی که یکی از روشن‌ترین دلایل‌های اختیار است، به صورت‌های گوناگونی در زندگی انسان تجلی می‌کند؛ زیرا اگر انسان خود را در اعمالش مجبور می‌دانست و اختیاری برای خود قائل نبود چرا:

۱. گاه به سبب اعمالی که انجام داده یا به سبب اعمالی که انجام نداده پشیمان می‌شود، و تصمیم می‌گیرد در آینده از تجربهٔ گذشته استفاده کند. این حالت ندامت برای طرفداران عقیدهٔ جبر فراوان است؛ اگر اختیاری در کار نیست ندامت چرا؟!

۲. بدکاران را همه ملامت و سرزنش می‌کنند، اگر جبر است سرزنش چرا؟

۳. نیکوکاران را مدح و تمجید و ستایش می‌نمایند.

۴. در تربیت و تعلیم فرزندان می‌کوشند تا آنها سعادت‌مند شوند، و اگر همه مجبورند، تعلیم چه مفهومی دارد؟

دلیل سوم: حوادث ناخواسته

گاهی اوقات در زندگی انسان حوادثی رخ می‌دهد که آنها را پیش‌بینی نکرده است؛ زیرا آن اتفاق به نحو عادی نبوده است. در اینجا گفته می‌شود کارها به دست خداست و از طرق عادی توجیه‌پذیر نیست. مثل اینکه کودکی از طبقهٔ سوم ساختمان بیفتد و آسیبی نبیند، در عوض جوان نیرومندی از روی پله بیفتد و در جا بمیرد یا در یک صحنه همهٔ سرنشینان کشته شوند و یک خردسال زنده بماند. در اینجا تنها چیزی که می‌توان گفت این است که کار، کار خدا بوده و زندگی و مرگ به دست خداست.

جواب: نکتهٔ مهم در حوادث غیرمترقبه و غیر عادی این است که این امور از دید ما غیر عادی است؛ چون نظایر آن را ندیده یا کم دیده‌ایم، اما از نظر نظام علی و معلولی عالم که در رأس آنها واجب‌الوجود و علت‌العلل قرار دارد، هیچ امری غیر عادی نیست، بلکه هر پدیده، علتی دارد و تصادف و اتفاقی در کار نیست. اما انسان‌ها چون از روابط بین پدیده‌ها بی‌خبرند، آن را عجیب و خارق‌عادت می‌بینند و صدورش را از انسان ناممکن می‌پندارند. ولی باید دانست همهٔ امور عالم بر طبق نظام و سنن الهی پیش می‌رود، چه ما از نظم آن اطلاع داشته یا به آن جاهل باشیم. در واقع باید گفت درست است که کارها به دست خداست، ولی باید توجه داشت که فقط کارهای عجیب و

شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَاءٌ؛ هر کس بخواهد می‌تواند راهی را به سوی پروردگارش برگزیند. (۲۴)

ادله نقلی

علاوه بر وجدان پاک انسانی که دلیل محکمی بر اختیار و نفی جبر است، برخی آیات و روایات نیز این مسئله را اثبات می‌کنند. از باب نمونه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

- ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ (انسان:

۳): ما راه را به انسان نشان دادیم، خواه پذیرا شود و شکرگزار گردد یا مخالفت و کفران کند. مطابق این آیه، خداوند انسان را بین شکر و کفر مردد کرده و این به خود او بستگی دارد که کدام راه را انتخاب کند و تردید - که از کلمه «اما»ی تفصیلیه فهمیده می‌شود - بهترین نشانه اختیار است.

- ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ (کهف: ۲۹)؛ هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد و هر کس نمی‌خواهد راه کفر پیش گیرد [ولی بدانند ما برای کافران آتش عظیمی فراهم ساخته‌ایم].

- ﴿إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾ (انسان: ۲۹)؛ این تذکری است، هر کس که بخواهد راهی به سوی پروردگارش انتخاب می‌کند.

آثار اعتقاد به جبر

اگر قسمت را به جبر تفسیر کنیم، این معنا نه تنها مورد تأیید شرع نیست، بلکه خود اشکالاتی دارد و آثاری بر آن بار می‌شود که هیچ عاقلی به آن ملتزم نیست. در ذیل به چند نمونه از این آثار ناگوار اشاره می‌شود:

۱. جبران نشدن شکست‌ها و ناکامی‌ها

این اعتقاد باعث شانه خالی کردن از مسئولیت کارهایی است که شخص انجام داده و خطاهایی که مرتکب شده است. بسیاری از افراد عقیده به جبر یا سرنوشت جبری یا

۵. برای بالا بردن سطح اخلاق جامعه همه دانشمندان بدون استثنا تلاش دارند.

۶. انسان از خطاهای خود توبه می‌کند، با قبول اصل جبر توبه معنی ندارد.

۷. انسان بر کوتاهی‌هایی که کرده حسرت می‌خورد، چرا؟ ۸. در تمام دنیا بلدکاران و مجرمان را محاکمه می‌کنند و آنها را تحت بازپرسی شدید قرار می‌دهند؛ کاری که از اختیار بیرون است بازپرسی و محاکمه ندارد.

۹. در همه دنیا و میان تمام اقوام، اعم از خداپرستان و مادیین، برای مجرمان مجازات قائل‌اند، مجازات برکاری که شخص بر آن مجبور بوده معنا ندارد.

۱۰. حتی طرفداران مکتب جبر هنگامی که کسی به منافع و حیثیت آنها تجاوز کند فریاد می‌کشند و او را مقصر می‌شمارند و به دادگاه می‌کشاند. خلاصه اگر راستی انسان از خود اختیاری ندارد، پشیمانی چه معنی دارد؟ ملامت و سرزنش برای چیست؟ آیا می‌توان کسی را که دستش بی اختیار مرتعش و لرزان است ملامت کرد؟ چرا نیکوکاران را مدح و تشویق می‌کنند، مگر از خود اختیاری داشته‌اند که با تشویق به کار نیک ادامه دهند؟ اصولاً با پذیرش تأثیر تعلیم و تربیت جبر مفهوم خود را از دست خواهد داد و از این گذشته مسائل اخلاقی بدون قبول آزادی اراده ابداً مفهومی ندارد.

اگر ما در کارها مجبوریم توبه یعنی چه؟ حسرت خوردن چرا؟ محاکمه شخص مجبور از ظالمانه‌ترین کارهاست، و مجازات او از محاکمه‌اش بدتر.

همه اینها نشان می‌دهد که اصل آزادی اراده، فطری همه انسان‌ها و موافق وجدان عمومی بشر است، نه تنها عوام که همه خواص و همه فلاسفه در عمل چنین‌اند و حتی جبری‌ها در عمل اختیاری‌اند. «الجبریون اختیاریون من حیث لا یعلمون». جالب اینکه قرآن مجید نیز بارها بر همین موضوع تکیه کرده و از جمله فرموده است: ﴿فَمَنْ

قسمت و تقدیر الهی است و در مقابل قسمت و تقدیر الهی باید صابر و راضی و شاکر بود. ستمگر از اعمال جابرانه خود به بهانه سرنوشت و قضا و قدر رفع مسئولیت می‌کند، زیرا او دست حق است و دست حق سزاوار طعن نیست و به همین دلیل مظلوم ستم ستمگر را تحمل می‌کند؛ زیرا می‌پندارد آنچه بر او وارد می‌شود مستقیماً و بی‌واسطه از طرف خداست و با خود می‌گوید مبارزه با ظلم هم بیهوده است؛ زیرا هم پنجه با پنجه قضا افکندن است و هم ضد اخلاق و منافی مقام رضا و تسلیم است. (۲۷)

البته این توجیحات منحصر به حکومت‌ها نیست و هر فرد خطاکاری برای توجیه اشتباهات خود، از قسمت استفاده می‌کند و گناه خود را به گردن خدا، روزگار و گردون می‌اندازد.

۳. به هم ریختن نظم زندگی

اگر کسی قسمت را به معنای جبری آن بپذیرد و همه چیز را مستقیم به خدا نسبت دهد و مرگ را تغییرناپذیر بداند و روزی را تبدیل‌ناپذیر انگارد، روند زندگی او تغییر می‌کند. این شخص دنبال کسب معاش نرفته، در خانه‌اش می‌نشیند، هنگام بیماری به طبیب مراجعه نمی‌کند و برای استمرار زندگی و نجات از مرگ حتمی کاری انجام نمی‌دهد؛ برای حفظ جان خود و دیگران احتیاط نمی‌کند، از خطاها عبرت نمی‌گیرد و اشتباهات خود را نپذیرفته، جبران نمی‌نماید.

۴. از بین رفتن فضایل اخلاقی

برخی انسان‌ها برای اینکه بتوانند راحت به گناه بپردازند و با اصطلاح خود، دهان مردم را ببندند و سرپوشی بر خلافکاری‌هایشان بگذارند، از این عقیده جانبداری می‌کنند و می‌گویند:

قضا و قدر به معنی جبری آن را - که همه ریشه‌های مشترکی دارند - برای فرار از زیر بار مسئولیت‌ها پذیرفته‌اند، یا این عقیده را پوششی برای شکست‌ها و ناکامی‌های خود که بر اثر کوتاهی و سهل‌انگاری حاصل شده است، قرار داده‌اند. (۲۵)

معمولاً افرادی که حوادث را به قسمت و قضای الهی نسبت می‌دهند، می‌خواهند از قبول خطاهای خود سرباز زنند و کوتاهی‌های خود را انکار کنند. پذیرش تقصیر و اشتباه برای آدمی دشوار است و می‌خواهد آن را به گردن دیگری بیندازد. در این میان کلمه قسمت پرکاربردترین واژه در لغت‌نامه این‌گونه افراد است.

علاوه بر این، چنین افرادی هیچ‌گاه به دنبال جبران اشتباهات خود و رفع نقایص نمی‌روند؛ چون اساساً خود را مقصر نمی‌دانند.

۲. سوءاستفاده سیاسی

حکومت‌های ظالم وقتی در برابر فشار افکار عمومی قرار می‌گیرند و پایه‌های سلطه خود را در خطر می‌بینند، برای آرام کردن مردم، کارهای خود را توجیه می‌کنند و بهترین توجیه این است که همه کارها را به خدا نسبت دهند و بگویند خدا قسمت کرده که این‌طور باشد. بنابر همین، حکومت‌های فاسد همیشه از جبرگرایی دفاع و این عقیده را در جامعه ترویج کرده‌اند. (۲۶)

این باور است که دست تطاول زورگویان را درازتر و دست انتقام و دادخواهی زورش‌نوها را بسته‌تر می‌کند. آن‌کس که مقامی را غصب کرده یا مال و ثروت عمومی را ضبط نموده است، دم از موهبت الهی می‌زند و با بیان اینکه هرچه به هرکس داده می‌شود، خدادادی است، بهترین سند برای مشروع نشان دادن آنچه تصاحب کرده ارائه می‌دهد و آنکه از مواهب الهی محروم مانده، به خود حق نمی‌دهد اعتراض کند؛ زیرا می‌پندارد این اعتراض به

و خداوند به حکم این ادیان و شرایع این‌گونه مقدر و مقرر فرموده است که هرکس عملی انجام دهد پاداش یا کیفری برایش هست نه آنکه تقدیر در این مورد چنین باشد که هرکس فلان عمل را حتماً خواهد کرد و چنین جزایی خواهد داشت.^(۳۰)

۶. شرک خفی

معمولاً طرفداران جبر و کسانی که از این واژه برای سرپوش گذاشتن بر کاستی‌های خود استفاده می‌کنند، همه کارها را به خدا و مقدراتش نسبت نمی‌دهند، بلکه فقط بدی‌ها را به خدا اسناد داده، خوبی‌ها را ناشی از خودشان می‌دانند. بنابراین عقیده آنها به نوعی شرک افعالی در مقابل توحید افعالی منتهی می‌شود.

نکته پایانی: پرهیز از افراط

هرچند ثابت شد که سرنوشت انسان به دست خود او است، این هم صحیح نیست که آدمی اختیار خود را یگانه سبب و علت تامه حوادث بداند و هر حادثه مربوط به خود را تنها به خود و اختیار خود نسبت دهد و هیچ‌یک از اجزای عالم و علل موجود در عالم را که در رأس همه آنها اراده الهی قرار دارد، در آن حادثه دخیل نداند؛ چون نتیجه‌بخش و سرنوشت‌ساز بودن عمل او، شرایط دیگری نیز دارد که هیچ‌یک آنها در اختیار خود او نیست اگر خدای تعالی آن اسباب و شرایط را فراهم نمی‌کرد، اختیار او به تنهایی کاری از پیش نمی‌برد و دردی از او دوا نمی‌کرد.

نیز می‌گوید: اگر من فلان کار را می‌کردم، این ضرر متوجهم نمی‌شد یا فلان سود از من فوت نمی‌گشت، در حالی که این جاهل نمی‌داند که عدم فوت یا موت که همان سود و عافیت و زندگی باشد، مستند به هزاران هزار علت است که در پیدا نشدن آن، یعنی پیدا شدن فوت و مرگ و ضرر، نبود یکی از آن هزاران هزار علت کافی

می‌خوردن من حق ز ازل می‌دانست
گر می‌نخورم علم خدا جهل شود
در نتیجه با خیالی آسوده به هوا و هوس خویش می‌پردازند. علامه طباطبائی در این باره می‌فرماید: اعتقاد به قضا و قدر، علاوه بر اینکه مبدأ پیدایش اخلاق فاضله نیست، دشمن و منافی آن نیز هست؛ چون این‌گونه اعتقادات احکام این نشئه را که نشئه اختیار است باطل می‌کند و نظام طبیعی آن را مختل می‌سازد.^(۲۸)

۵. بی‌معنا بودن ثواب و عقاب

اموری مانند ثواب و عقاب، پاداش و مجازات و تشویق و مدح و ذم همگی مبتنی بر پذیرش اصل اختیار است. در صورتی که انسان را مجبور و همه حوادث را قسمت الهی بدانیم، جایی برای پاداش دنیوی و اخروی و همچنین عذاب و مجازات باقی نمی‌ماند. کسی که هیچ تأثیری در یک عمل و وقوع یک حادثه نداشته، معنی ندارد که بازخواست و محاکمه شود. در این صورت قوانین الهی و بشری رنگ می‌بازد و بی‌معنی و بی‌اثر می‌شود. برای اثبات این نظریه به شواهد فراوانی از کتاب و سنت استناد می‌کنند که به یک روایت اشاره می‌کنیم. در **اصول کافی و نهج البلاغه** با اندک اختلافی آمده است:

پس از بازگشت حضرت علی علیه السلام از سفر صفین پیرمردی از آن حضرت پرسید:

آیا رفتن ما به شام به قضا و قدر الهی بود؟
- آری.

- بنابراین ما اجری نداریم.

- وای بر تو شاید تو قضا لازم و قدر محتومی گمان کرده‌ای و اگر چنین باشد که ثواب و عقاب باطل و بیم و امید ساقط خواهد بود.^(۲۹)

چنین به نظر می‌رسد که حضرت می‌خواهد بفرماید بعثت انبیا و نزول کتب وحی نیز به قضا و قدر الهی است

پی‌نوشت‌ها

- ۱- ر.ک: خلیل‌بن احمد فراهیدی، کتاب العین، ج ۵، ص ۸۶؛ محمدبن مکرّم ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۴۷۸.
- ۲- حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۹، ص ۲۶۳.
- ۳- علی ربانی گلپایگانی، محاضرات فی الالهیات، ص ۲۲۲، به نقل از: ابن فارس، مقایس اللغه، ج ۵، ص ۶۳.
- ۴- راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۶۵۷، ذیل ماده «قدر».
- ۵- علی ربانی گلپایگانی، همان، به نقل از: ابن فارس، همان، ج ۵، ص ۹۹.
- ۶- راغب اصفهانی، همان، ص ۶۷۴، ذیل ماده «قضا».
- ۷- علی ربانی گلپایگانی، همان.
- ۸- محمدبن یعقوب کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۵۸.
- ۹- ر.ک: علی ربانی گلپایگانی، همان، ص ۲۲۴.
- ۱۰- ملّا محسن فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۴۰۴.
- ۱۱- محمدتقی شریعتی، تفسیر نوبین، ص ۲۸۲.
- ۱۲- برای آشنایی بیشتر با تاریخچه بحث، ر.ک: مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۳۷۲.
- ۱۳- ر.ک: جعفر سبحانی، «سرنوشت و قضا و قدر»، درس‌هایی از مکتب اسلام، سال سیزدهم، ش ۵، خرداد ۱۳۵۱.
- ۱۴- محمدبن علی صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۸.
- ۱۵- ر.ک: حدید: ۲۲؛ انعام: ۵۹؛ آل عمران: ۲۶ و ۱۵۴؛ حجر: ۲۱؛ طلاق: ۳؛ قمر: ۴۹؛ ابراهیم: ۵؛ تکویر: ۲۹.
- ۱۶- ر.ک: نحل: ۱۱۲؛ عنکبوت: ۴۰؛ رعد: ۱۱؛ روم: ۴۱؛ کهف: ۲۹؛ شوری: ۳۰.
- ۱۷- ر.ک: محمدتقی مصباح، آموزش عقاید، ص ۱۴۳-۱۴۶.
- ۱۸- سید محمدحسین طباطبائی، المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، ج ۱، ص ۵۳۶.
- ۱۹- در این جمله کلمه «بقسمک» آمده و قسمت به ضمیر خطاب اضافه شده و روشن است که مخاطب خداست.
- ۲۰- محمدبن علی صدوق، همان، ج ۴، ص ۳۹۳.
- ۲۱- نهج البلاغه، حکمت ۲۵۰.
- ۲۲- تعبیر غالباً اشاره به این است که گاهی نتیجه و هدف از ناحیه انسانی دیگر به او می‌رسد.
- ۲۳- محمدبن علی صدوق، همان، ج ۲، ص ۴۹.
- ۲۴- ناصر مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۶۴.
- ۲۵- ناصر مکارم شیرازی و همکاران، همان، ج ۲۶، ص ۶۷.
- ۲۶- ر.ک: مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۱۹۱.
- ۲۷- مرتضی مطهری، همان، ج ۱، ص ۳۷۵.
- ۲۸- سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱، ص ۵۳۶.
- ۲۹- محمدبن یعقوب کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۵۵. همچنین ر.ک: محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، ج

است؛ هرچند که اختیار خود او موجود باشد، علاوه بر اینکه اختیار خود او هم مستند به علت‌های بسیاری است که هیچ‌یک از آنها در اختیار خود او نیست. (۳۱)

بنابراین علاوه بر اینکه اصل اختیار، اختیاری نیست، بلکه انسان بی‌اختیار آن را دارد؛ در همه امور نیز سرنوشت‌ساز نیست و تنها در صورت تحقق سایر شرایط می‌تواند به انتخاب خود، قسمتش را تعیین کند.

نتیجه‌گیری

از آن بیان کردیم روشن شد:

۱. قسمت امری است پذیرفته دین و در نصوص دینی هم وارد شده، اما تفسیر آن به جبر نادرست است. درست است که همه امور از طرف خداوند قسمت آدمی می‌شود، ولی نه به این معنا که انسان هیچ تأثیری در آن ندارد؛ بلکه حق این است که انسان خودش باعث می‌شود که این امور برایش مقدر و مقطوع شود.

بنابراین انسان در کارهای خود مختار است، اما فعل و اراده او در طول اراده الهی است. بنابراین مسئول تمام اعمال خود می‌باشد.

البته اینکه انسان حق انتخاب و اختیار داشته باشد بدان معنا نیست که هرچه را اختیار کند، دقیقاً به نتیجه مورد نظر برسد، چه بسا ممکن است نتیجه کار، غیر از چیزی باشد که تصور کرده و نرسیدن به نتیجه مطلوب به معنی مجبور بودن نیست.

۱، ص ۴۴۶.

۳۰- سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱، ص ۵۳۶.

۳۱- همان، ص ۵۳۷.

منابع

- نهج البلاغه، قم، دارالهجره، بی تا.

- ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، ج سوم، بيروت، دار صادر، ۱۴۱۴ق.

- پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۷۶.

- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بيروت، دارالعلم، ۱۴۱۲ق.

- ربانی گلپایگانی، علی، محاضرات فی الالهیات، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۳ق.

- شریعتی، محمدتقی، تفسیر نوین، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۶.

- صدوق، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ق.

- طباطبائی، سید محمدحسین، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، ج پنجم، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۷۴.

- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ج دوم، قم، هجرت، ۱۴۱۰ق.

- فیض کاشانی، ملّامحسن، تفسیر الصافی، ج دوم، تهران، الصدر، ۱۴۱۵ق.

- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، ج سوم، قم، اسوه، ۱۳۷۵.

---، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.

- مصباح، محمدتقی، آموزش عقاید، تهران، نشر بین الملل، ۱۳۷۷.

- مصطفوی حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.

- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، قم، صدرا، ۱۳۷۶.

- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.